



فرشتگان

نمایشنامه

محمد مهدی احمدپور

ملکه ایران | Tooda

پرده اول فرشتگان (پیشنمایش)

نویسنده: محمد مهدی احمدپور

Tooda.ir

Ver 1.1

۱۸/۰۷/۱۴۰۲

⚠ Disclaimer ⚠

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or used in any manner without the prior written permission of the copyright owner, except for the use of brief quotations in a book review.

Copyright © 2023 TOODA.

شخصیت های نمایش

ساران

مریوا

عاشیان

مرداس

خدمتگزار

فرشته 1

فرشته 2

فرشته 3

شخص 1

شخص 2

شخص 3

پرده اول: آسمان

روی صحنه پرده ای قرمز رنگ کشیده شده است. بینندگان رو به روی پرده قرار دارند. در بین مخاطبان چهار صندلی خالی خواهد بود. سه صندلی در جلو و یک صندلی در عقب صحنه برای نمایش استفاده خواهد شد. فرشتگان اول، دوم و سوم بر روی صندلی های جلویی نشسته و ساران بر روی صندلی انتهایی قرار دارد. آنها زمزمه کنان دعا میخوانند. مدتی در سکوت پیش میروند تا اینکه شخصی از پشت پرده بیرون می آید. عاشیان، فرشته عالی آسمان، جثه ای عظیم، چهره فردی سی/چهل ساله با لباس سفید و موهای کم پشت اما آراسته نمایان می شود.

عاشیان فرشتگان من، خبر های خوبی براتون دارم! من همین الان با او

صحبت کردم. اون از همه شما راضی بود. اما... متاسفانه هنوز پلیدی در بین ما پرسه میزنه. همونطور که حتما متوجه شدید آمد/د، فرشته باوفا و برادر مهربان ما امروز در بین ما نیست. (به صندلی خالی اشاره میکند، نفس عمیقی میکشد) با وجود همه ی هشدار های آسمانی و گوشزد کردن تمام قوانین آسمان، متاسفانه به کار خودش ادامه داد و حالا از آسمان محروم شد. چندین بار باید به شما برادران و خواهران عزیزم تکرار کنم که مراقب باشید، هوای هم رو داشته باشید، پلیدی در کمینه، تشنه به خون پاک شما تا موقعی که فرصتش پیش بیاد شمارو مثل گرگ وحشی شکار کنه و بدره. با این حال باز یکی هست که قربانی اون بشه. تا کی میخواییم اینجا بایستیم و شاهد از بین رفتن تک تک اطرافیان خودمون باشیم؟ مبادا روزی برسه که در آسمان هیچ فرشته ای نباشه، مبادا روزی باشه که آسمان تمام سربازانشو از دست بده و دیگه کسی نباشه که با پلیدی ها مقابله کنه. اون موقع که چنگال های ناپاکی به پرده برسه و از اون بگذره، همه چیز نابود میشه. مبادا! مبادا منبع خوبی های ما، سرچشمه حقیقی دنیای ما به بیماری پلیدی دچار بشه. تاریکی همه چیزو تسخیر میکنه، خیانت، انتقام، گناه، مرگ، همه نظم طبیعت بهم میریزه و آشوب همه دنیا رو فرا میگیره و اون موقع دیگه خبری از بهشت نیست. خبری از دنیای زیبای آسمانی... اون مکان رویایی که همه شما برای اون تلاش میکردید به کل به فراموشی سپرده میشه. نمیخوایید این اتفاق بیوفته؟ پس خواهش میکنم قوانین رو با خودتون مرور کنید و از قوانین آسمان پیروی کنید.

فرشته اول از جا بلند شده و دستش را بالا می آورد.

فرشته 1 پس کی جواب تمام تلاشی که تا این سال ها کردیم رو میبینیم؟

ما بیشتر از دو هزار ساله که داریم با پلیدی مبارزه میکنیم برای پاداشی که حتی نمیدونیم کی میگیریم.

عاشیان میدونم چقدر صبرتون لبریز شده برای رسیدن به وعده هایی که به

شما داده شده، ولی تا زمانی که تاریکی آسمان رو تهدید میکنه ما نمیتونیم او رو تنها بزاریم. میتونیم؟

فرشته دوم اینبار از جا بلند شده و با بغض سخن میگویی:

فرشته 3

من خسته شدم، دیگه نمیکشم!... دلم میخواد شیرین ترین و قرمز

ترین سیب دنیا رو از پیر ترین و تنومند ترین درخت دنیا بچینم و گاز بزنم... زلال ترین و پاک ترین آب دنیا رو با دستام لمس کنم و بنوشم، میخوام با شراب صد ساله مست بشم مست!

عاشیان

خواهش میکنم، فراموش نکنین این خواسته های شما همه مادی و

دنیوی هستش، چیزی که دقیقا بر اساس اون تاریکی به شما غلبه میکنه. ازتون خواهش میکنم درست فکر کنید. ما فرای این نیاز های حیوانی هستیم. ما سربازان در خدمت آسمان در راه خوبی میجنگیم و به روشنایی خدمت میکنیم.

فرشته سوم از جا بلند میشود.

فرشته 2

من میخوام بچه دار بشم... یه موجود کوچولو و زیبا! توی دامن خودم

بزرگش کنم. بهش راه رفتن یاد بدم، شب که میشه توی بغلم بخوابونمش و براش لالایی بخونم. بعد هم وقتی کمرم خم شد، موهام سفید شد و نفسم بند اومد پروازشو ببینم.

عاشیان سعی میکند سخنی بگوید اما فرشته اول مانع سخن او میشود:

فرشته 1

من میخوام قله هارو فتح کنم، به دور ترین و خطرناک ترین

سرزمین ها سفر کنم و تمام دنیا رو ببینم. میخوام تمام زیبایی هارو روی بوم نقاشیم حک کنم و هنرم رو به نمایش بزارم. خسته شدم از اینکه بخوام صبر کنم!

هر سه فرشته همزمان همههمه درست میکنند.

عاشیان

{فریاد} ساکت! اگر به من بود تک تک شمارو به خواسته هاتون میرسوندم،

اما متاسفانه کاری از دست من بر نیامد. شما مسئولیت دارید در قبال آسمان. آفریده نشدید تا بخواید هر کاری که دلتون میخواد انجام بدین. ما خلق شدیم تا جدای از مسئله رسیدن به بهشت، مانع گسترش تاریکی و پلیدی بشیم. و چطور باید این کار رو انجام بدیم؟ با هدایت همان افرادی که سر منشا همه بدبختی های ما هستن! آدم ها بلای جان ما هستن. بدون ما اونها هیچ چیز نیستن. موجودات پست، خار، کثیف و حیوون صفت که تنها چیزی که دنبالشون اینه که بنوشن، کوفت کنن، روی هم بیوفتن و مثل سگ همدیگرو بکشن. ما اینجاییم تا جلوی بی بند و باری و فاجعه ای که اونها درست کردن رو بگیریم. بهشون در رابطه با او، بهشت و آسمان بگیم و اونها رو به انجام کار های درست تشویق کنیم تا شاید بتونیم اندکی از گناهان اونها کم کنیم. ما اینجاییم، نه به خاطر اینکه ما غلام و نوکر انسان ها باشیم، نه! بلکه هر کاری که میکنیم برای صلاح خودمون هست تا مبادا خودمون هم مثل اونها درگیر مسائل مادی و دنیوی بشیم و فراموش کنیم که کی بودیم و چه میخواستیم. کی قراره به خواسته هامون برسیم؟ زمانی که این بیماری رو به کل ریشه کن کنیم. کی قراره این بیماری ریشه کن بشه؟ مشخص نیست، اما هرچه زودتر به تعداد خداپرستان اضافه کنیم و گناه رو از بین ببریم زودتر به خواسته هامون برسیم. میدونم کار زیاد جالبی نیست. حتما از خودتون میپرسید چطور این

موجودات بی ارزش وقت با ارزشتونو گرفتن؟ و حق هم دارید... ولی ناراحت نباشید. روز رستاخیز نزدیکه. روزی که همه شما به آرزو هاتون برسین از اونی که فکر میکنید نزدیک تره. اینو از ته دل میگم! میدونید وقتی پشت پرده رفته و با او صحبت کردم چی گفت؟ با افتخار سرشو تکون میداد و احسنت میگفت به تک تک شما که با شجاعت تمام مبارزه میکنید و هیچ شکایتی نمیکنید. میگفت چه فرشته هایی خلق کردم! آخ نمیگن! تسلیم نمیشن، به مبارزه ادامه میدن. حالا میخوایید برم و بهش بگم که فرشته هایی که ازشون تعریف میکرد و بهشون میبالید همشون جلوی من ایستادن و میگن که دیگه نمیخوان ادامه بدن؟ میخوایید نا امیدش کنید؟ میخوایید از اینجا برید؟ بفرما! {به در خروجی اشاره میکند} هرکسی میخواد میتونه همین الان از آسمان بره بیرون، کسی جلوتونو نگرفته. اما خوب میدونید تا پاتونو از اینجا بزارید بیرون چه بلایی سرتون میاد، یا شاید باید بهتون یاد آوری کنم... از لحظه ای که پاتونو از اینجا بیرون بزارید و چهار قانون بزرگ آسمان رو زیر پا بزارید، تاریکی در سه مرحله به شما نفوذ میکنه به مرور شمارو تبدیل به یک حیوان فانی مثل مابقی اونا میکنه. اول درد بسیاری رو در تمام بخش وجودتون حس میکنید. آنچنان دردناک که به مرور حتی راه رفتن و سخن گفتن هم براتون سخت میشه. تا این مرحله میتونید خیلی زود به آسمان برگردید و جلوی پرده بزرگ توبه کنید که لازمه اون دوری از زمین به مدت پنجاه ساله. اما اگه برنگردید و توبه نکنید وارد مرحله دوم میشید. تمام پوست سفید و چهره زیباتون شروع به سوختن میکنه، انگار که در روغن داغ بجوشید و آروم آروم مثل ذغال سیاه و مثل سنگ خشک و بی روح میشید. بار دیگه توبه کردن در این مرحله ممکنه. لازمه اون دوری از زمین به مدت صد سال و طلب بخشش در تمام طول مدته. اما اگه باز به سرتون بزنه و در این مرحله هم توبه نکنید، مرحله سوم برای همیشه از آسمان منع میشید و از موجودی نامیرا، پاک و جاودان به موجودی ضعیف، کثیف و میرا همچون انسان ها تبدیل میشید. و اصلا فکرشم نکنید که بخوایید در کنار انسان ها زندگی کنید. خودتون خوب میدونید اونا چه بلایی سر موجوداتی میارن که شبیه هیولاهان و ازشون هراس دارن. خب... کسی نمیخواد اینجارو ترک کنه تا به آرزوهاش برسه؟

سکوت.

عاشیان بسیار عالی! حالا که به تفاهم رسیدیم و مشکلات رو بین خودمون حل کردیم میخوام مراسم منشور آسمان رو به جا بیاریم. اما اول از همه باید تکلیف قبیله ای که آمداد مسئول اون بود رو حل کنیم. حالا که اون دیگه بین ما نیست نیاز داریم تا کسی جای خالی اون رو پر کنه. کسی هست که بخواد فرشته راهنمای قبیله آمداد بشه؟

کسی از جایش تکان نمیخورد. عاشیان تکرار میکند:

هیچکس نمیخواد فرشته راهنما بشه؟

عاشیان

ساران که بر روی صندلی عقب تماشاگران نشسته است دستش را بلند میکند. فرشته ای سفیدپوش، جوان با موهایی بسیار کوتاه، قدی کوتاه و چهره ای جوان و بی تجربه.

عاشیان {به ساران اشاره میکند} تو... اونجا. از اینجا نمیتونم خوب ببینم. بلند شو و خودت رو معرفی کن.

ساران {از جا بلند میشود} من سارانم.

عاشیان بلند تر!

ساران من سارانم!

عاشیان ساران بیا اینجا.

ساران به صحنه می آید. فرشتگان دیگر سر جایشان نشسته و با نگاه معنا داری ساران را از نظر میگذرانند. عاشیان به ساران دست میدهد.

عاشیان خیلی ممنونم از شجاعتت ساران. اگه اشتباه میکنم حتما اصلاحم کن،

تا جایی که یادم میاد تا حالا مسئولیت قبیله انسان هارو به گردن نداشتی نه؟

ساران خیر نداشتم.

عاشیان میدونی که مسئولیتی که داری قبول میکنی مسئولیت کمی نیست. تو

به عنوان نماینده فرشتگان بر روی زمین باید پیام رسان او و پاسخ گو به تمام سوالات مردم باشی.

فکر میکنی از پس این مسئولیت بر میایی؟

ساران بله قربان.

عاشیان فکر میکنی توان اینو داری که خودت رو وسیله ای برای راهنمای انسان

ها قرار بدی؟

ساران بله قربان.

عاشیان {روی شانه ساران زده و لبخند خشکی به لب می آورد} رو به بقیه وایسا.

ساران رو به تماشاگران، همانند سربازی که در پادگان قرار گرفته می ایستد. عاشیان درحالی که به گوشه صحنه، نزدیک تماشاچیان قدم بر میدارد سخن میگوید:

عاشیان به نام یاور همیشگی و نیروی پاک فرشتگان. از دور به او سلام میگوییم

و او را به جا میاوریم تا تمام گناهان از ذهنمان پاک شود و نیکی جای آن را بگیرد. به رسم همیشگی

و برای مبارزه با پلیدی، امروز بار دیگر گرد هم آمدیم تا سرباز جدید آسمان رو برای مقابله با شر

آماده کنیم. ساران، نامت رو تمام فرشتگان میدونن و تورو میشناسن، اما برای اینکه در مهر و محبت

او قرار بگیری میخوام خودت رو بار دیگه معرفی کنی. تو کی هستی؟

ساران من سارانم.

عاشیان بلند تر!

ساران من سارانم!

عاشیان	جوری فریاد بزن که دشمنان ما از شنیدن نام تو به لرزه در بیان!
ساران	من سارانم!
عاشیان	ساران، او از پشت پرده نامت رو شنید. باید به تو در همین مکان گوش زد کنم که سالیان سال پیش او پونصد فرشته آفرید، حالا فقط سی و پنج تن از اونها اینجا حاضرن. آیا تو یکی از اون شکست خورده ها خواهی بود یا یکی از سی تنی که قراره رستگار بشن؟
ساران	یکی از سی تن هستیم.
عاشیان	خداوند ناگهان تصمیم میگیره جان تورو بگیره، چه جوابی داری؟
ساران	با افتخار جان میدم.
عاشیان	از مرگ نمیترسی؟
ساران	از هیچ چیز جز او نمیترسم.
عاشیان	بلند ترا!
ساران	از هیچ چیز جز او نمیترسم!

عاشیان چهره اش را رو به تماشاگران کرده و لبخندی به پهنای صورتش میزند.

عاشیان حالا به رسم همیشه میخوام منشور آسمان رو بخونی.

ساران سینه ای صاف کرده، نفس عمیقی میکشد.

ساران به نام پروردگار فرشتگان. آینده به دست نویسندگان حال نوشته میشود و حال به دست افرادی که به گذشته تسلط داشتند. همانا گذشته را به یاد می آوریم و با خود مرور میکنیم، چرا که صاحب حال و نویسنده آینده ی خودمان باشیم. سالیان سال پیش، قبل از تولد همه ی ما، او آسمان را آفرید. به هدف آنکه دنیایی بی نقص و جاودان به نام بهشت را خلق کند. جایی عاری از دغدغه، خستگی، رنج و مشقت و از همه مهم تر تنهایی. جایی که تمام آرزو ها به حقیقت تبدیل شده و تا ابد ادامه داشت. همه چیز آرام به سرانجام میرسید، تا اینکه در پس روشنایی بهشت، تاریکی جهنم زاده شد. موجوداتی جهنمی و عاری از احساس به نام انسان ها، کسانی که پستی هم نامشان و خونخواری ذاتشان بود از نیستی زاده شدند و تمام نعمت های بهشتی را در هم دریدند. نابودی، تجاوز، کشت و کشتار، همه آن چیزی بود که آنها به ارمغان آورده و بهشت را به نابودی کشاندند. و آنگاه بود که بیماری تاریکی از دل گناهان انسان شکل گرفته و به مرور بر روشنایی غلبه میکرد. دیگر جایی نبود که روشنایی بتواند پنهان شود، تاریکی گسترش پیدا کرده و همه چیز و همه کس را میبلعید. اینگونه بود که او پرده ای بین خود و دنیای اطراف کشید تا محافظی باشد برای او در برابر تاریکی. و فرشتگان را آفرید. یکی عاشیان، اولین فرشته خداوند، مسئول آسمان. تنها فرشته ای که حق عبور از پرده و صحبت با او را دارد. و دوم فرشتگان مبارز، کسانی که به هدف مقابله با

تاریکی، راه ارتباطی بین آسمان و انسان ها هستند. و اینگونه بود که قوانین آسمان برای محافظت از فرشتگان در برابر پلیدی وضع شد. یکم) فرشتگان نمیخورند. دوم) فرشتگان نمینوشند سوم) فرشتگان در کار او دخالت نمیکنند چهارم) فرشتگان عاشق نمیشود.

عاشیان درحالی که با افتخار دست میزد همه را ترغیب میکند که از جای بلند شده و برای ساران دست بزنند. ساران سرش را پایین انداخته و از صحنه خارج میشود. نور میروود. نام نمایش (فرشتگان) بر روی پرده به نمایش در می آید. صحنه در تاریکی فرو میروود.